

که روی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبار و متکبر که پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میرانند بدین دوفی منتهر ایشان شدند و بناچار تحوت نائران با خاک برابر گشته باشد چون این احکام شد بد پس از صد دراز پیشگاه حیدری، نفاذی نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت و زبون ترجیح می دادند؛ بناچار نواب حیدر علی خان دستور نو در باره ایشان بنیاد نهاد که هر کس ازین طبقه دین اسلام را قبول کند بروی تمامی حقوق و رسوم قدیمه و دومان او را بحال دارند؛ بسیاری از شرفای نائردین هرج مزج شعار و دثار اسلامیان بر خود بستند؛ ولیکن اکثری از ایشان در حالت آوارگی ماندند و بر پذیرفتن حکم پسین، جلای وطن و پناه بردن را در مرز و بوم تراون کور ترجیح دادند؛

اگر چه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش و خرم و پرکار گمر گردیدن هیبت و سهم که حیدر علی خان بهادر در آن بوم و برپا شیده بود توهم بغاوت دیگر بار از جماعه نائران سبتلای سر پنجه مصیبت و ادبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای حزم و احتیاط چندین جوش را از سپاه خود در آن سر زمین و گذاشت و بر مواضع شایسته آن که در صورت ضرورت باهم معاون یابریار نگری و لک یکدیگر از آن، آسان توانا باشند، توزیع

فرمود، و بقیه سپاه پیادگان خود را در جوار ماویگه‌ری مقیم گردانید؛ و همین تنها جماعه سواران خود را همراه گرفته متوجه کونبئاتور گشت؛



رشک بردن جماعه مرهته ازین تسخیر و فیروزی که حیدر علیخان بهادر در ممالک ملیبار مصدر آن شده و لشکر کشیدن بوسر بلتانور؛

طبقه مرهته که از رهگذر تقریب و نزدیک رسیدن حدود ولایت حیدر علی خان بسرحه مملکت ایشان بر آتش رشک میسوخند از جهت درخواست ساکنان بد نور، امداد و اعانت را از ایشان بر کوناہ ساختن دست تطاول نواب موصوف در سال یک هزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی لشکری جرار از شصت هزار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم آورده از بهر اتزاع ممالک از دست حیدر علی خان فرستادند؛ و نواب حیدر علی خان بهادر مقابلہ افواج مرهته مصلحت وقت ندیده اہمیت خود را مقصور بر حمایت شہر بد نور گردانید، و تا آغاز موسم برشکال بردافعہ افواج غنیم بخوبی توانا گردید و دران زمان جماعه مرهته از محاصرہ آن دست برداشته عزیزست مراجعت نمودند؛

لشکر کشیدن نواب حیدر علیخان بر محال پالیگاران
چیتل درگ وغیره؛

در حدود سال یک هزار هفصد و شصت و پنج عیسوی نواب
حیدر علی خان بر محال پالیگاران در اجه چیتل درگ لشکر میکشد؛
و آن نواحی سهل و هموار را باسانی هر چه تمامتر تصرف
خویش در می آورد؛ ولیکن پس از محاصره قلعه چیتل درگ تا پنجاه
آخر کار بدواعی ضرورت و اضطراب از استفتاح آن مایوس
شده ناکام باز گردید؛ اگر چه در سال آینده باز آمده دیگر باره
بمحاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه بر آن قلعه
دست یافت؛



از کتاب فتوحات حیدری تألیف لاله کبیم نواین
نهضت فرمودن نواب حیدر علیخان بهادر از برای تنبیه
نواب عبدالحکیم خان حاکم شانورو هزیمت یافتن
خان موصوف؛

چون نواب حیدر علی خان بهادر از برای استیصال رانی
به نوره نهضت فرموده بود عبدالحکیم خان حاکم شانور دو هزار
سوار و چهار هزار پیاده بکمک رانی فرستاده، خودش

بر لب جوی بلاری دایره شکر کرده بتدبیر زدن راه رسد ،
 بلشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر می پرداخت و
 هیت جنگ بخشی از حضور فیض گنجور از برای مقابله عبدالحکیم خان
 تعیین شده همیشه با افغانه بازار زد و خورد را گرم میساخت
 و عبدالحکیم خان هر چند سعی میکرد که محاصره کرده کار هیت جنگ
 تمام سازد آن رستم دل تکیه بر افضال ایزد کرده
 مردانه داری کوشید لیکن از آنجا که آن جماعه در پناه جنگلی مسترا کم
 و شعاب جبال متواری بوده بقابوی وقت حمله آور میشدند
 ساعی جمیل هیت جنگ نفی نمی بخشید و در همین
 حص بیض نعره دو سال جنگ ترازدماند و از جانبین فتح
 و شکست متمیز نگشت بعد انقضای این عرصه ممتد چون نواب
 والا جناب را از تنظیم و تسبیح ملک بد نور و تسخیر
 قلاع و گوشمال راجه های آن نواحی اطمینان و انقراض کلی
 دست داد پیش ازین حسارت و رزی عبدالحکیم
 خان بر طبع اقدس گوارا نشده بطریق ابلغار با افواج قاهره
 وقت شب بلشکر هیت جنگ پیوست و رساله های
 بار و سواران خنجر گزار و توپ خانه آتش بار در کمین گاه
 گذاشته یجماع پنداره فرمان داد که بمقابله افغانه شناخته آن اجل
 گرفتگان را یجنگ زر گری بر روی توپ خانه آرند علی الصباح

چون خیل پنداره در رزم گاه نمایان گشت افغانان که از
 در دو موکب منصور خیر نداشتند اینها را همان سواران لشکر
 هیبت جنگ دانسته دلیرانه پیش آمدند پنداره با حکمت
 عملی جنگ زرگری کرده اقاغنه را مقابل کین گاه آوردند
 و یک ناگاه گوله اندازان سحر پرداز و تفنگچیان قادر اند از
 به شیلک اتواپ و بنا دیق دو دوازدهم آن تیره روزان
 بر آوردند و بقیه السیف را سواران تیر جلوب سیف و سنان
 ره گرای دادی عدم ساختند نواب عبدالحکیم خان چون از
 در دو رایات عالیات نواب والا جناب خبر یافت
 تمامی خیام و کارخانجات و توپخانه بمقام گاه واگذاشته
 و پا از سر شناخته بجانب قلعه شانور بگریخت نواب
 مستطاب با سماع این نوید، شادمانه فوج نواخته سواران
 تازه زور حکم محکم صادر فرمود که ایشان را هر جا که بیابند بتعاقب
 شان بستانند حسب الامر والا پاشنه کرب تافعه عنان
 باز ناکشیدند درین اثنا نواب فریدون فربا افواج خاص جلوریز
 در رسیدن حکم محاصره قلعه و ساختن ساباط و دودمه صادر فرمود
 عبدالحکیم خان چون یقین دانست که بفکر قلعه بندی افتادن
 ابواب سلامت بر روی خویشتن بستن است و با چنین
 فولاد بازو پنجه کردن ساعد سیمین خود شکستن از کرده پشیمان

شده به عجز گمراید و بوضوح ایصال یک کرور روپیه خواست
 تاسماع جان و ناموس خود را و اخذ نواب حیدر علی خان بهادر اگر چه از
 جسارت و رزمی و گستاخی های شاراویه زنگ ملال بر آینه خاطر
 صفا مآثر داشت پنجشنبه تهنای اورا بجنای اجابت رنگین ساخت
 و عبدالحکیم خان چون سر انجام آنقدر زر نقد از حوصله طاقت
 خود افزون دید تهنای اسباب نوشکخانه خود که اندوخته حکام
 سلف بود معافیال کوه شمال و اسپان صبارفتار و انواب
 قلعه شکن ضمیر زر نقد کرده بحضور نواب عالی جناب ارسال
 نمود و ادب و وصول پیشکش از آن مقام طبل مراجعت نواخت
 مگر حکم احتیاط تا در آینده عبدالحکیم خان باغواهی کجردان
 شعبه باز و خوشامدیان خانه برانداز پا از انداز گلیم خود بیرون
 تواند آورد در بنگاپور و چرولی و هرولی و هرانی که از توابع شانور
 بود تهنانه های مستحکم گذاشته و اذوقه و سامان حرب و بیگار
 بقدر مناسب در هر مقام آماده داشته سواد غربی نگر را منجیم
 سراوقات جاه و جلال فرمود و با تنظیم قلعهجات متعلقه
 بدین نور که بر سواحل دریا واقع است همت برگماشت
 و بیست جنگ بخشی را فرمان داد که با فوجی گران بفظ
 و ربط نواح صوبه سرابش تابد و زرهای واجب سرکار
 از راجگان آن ممالک بمعرض وصول در آرد و بعد چند روز

مرزا حسین علی بیگ که خال بزرگوار صاحب زاده کهنین نواب
 عبدالکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواری درگ
 دستوری یافت و با فوجی گران از بهادران از حضور انور
 بدان سمت بشتافت و بر ساحل رسیده دید که قلعه
 بسواری درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا
 واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وی
 گردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنک
 مشکل دیده بر کشتیها با مردان کاری نشسته در دامن کوه
 رسید و خطی متضمن تهدید و تحریص و مواعیند افسانه شاهره
 و جاگیر و مفصل حقیقت اسیر شدن رانی و مفتوح شدن تمامی
 قلعات آنهاک و عزم نواب حیدر خان بهادر از برای
 افتتاح این قلعه بقید قلم آورده بصحابت سفیری و انبالای کوه
 فرستاد و قلعه دار بمطالع آن کار نامه دلادری دل از دست داده
 امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین
 علی بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای، اموال امانت داشته
 سوم سنکر متوقفا که شوهر رانی بوده صندوق پرازلایی شاهوار
 و یواقیت و لعل های آبدار و ده صندوق مملو از دیگر زیور مرصع
 گران بهادر و عدد جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای
 نقره و طلا گل دوزی کرده بودند و دو عدد زنجیر طلایی و دو عدد

گلوبند مرصع که برای آرایش کردن فیلان ساخته شده بود
 و دو عدد زین مرصع بقبضه تصرف آورده و تهمانه مستحکم در آن
 قلعه گذاشته مراجعت نمود و باسلام عتبه فلک رتبه
 سه مفاخرت برافراخته و به گذراندن اموال سرخرودی اندوخته
 بعطیات جزیل محسود اقران گردید و نواب و الاجناب را
 چون خاطر مقدس از انتظام ملک بد نور باطمینان گمراشد
 در قلعه مرجان و انگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای
 عادل شاهیه بود و کوتریال بندر و سد اشبو که ه و منکی مویس مرد
 و هنادور و پتکل که از امکنه قلب آن دیار بودند تهمانه های مستحکم
 نشانیده بدار الحکومت سریرنگپتن بنغری و فیروزی معاودت
 فرموده سایه هماپایه بر مفارق منظران قدوم میمنت لزوم
 انداخت و هیبت جنگ که از حضور انور شرف ترخیص
 یافته برای انتظام نواحی صوبه سراسر شتافته بود اول برکنک
 گری تاخته و دو لک روپیه باقی پیشکش سه ساله از راجه
 آنجا بمعرض وصول آورده بطرف هرین هلی رو آورد و از مرزبان
 آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمست چیتل درگ شکر
 کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه
 وصول کرده در سواد رای درگ رسید و از حاکم آنجا هم طلب
 زر بیشکش نمود راجه آنجا حذر ناداری بسبب پایمالی

ملک خود از تطاول و تعدی راجه بلاری بیان نموده در ایصال
 زرشککش مقرری تساهل و تغافل ورزید هیبت جنگ را
 چون عذر او بخاطر گران گذشت برای چشم نهائی قلعه آنی کل را
 که از توابع رای درگ است محاصره نمود و راجه آنجا هم به حمیت
 تنگ و ناموس با پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده آماده
 جنگ گردیده در قطع کردن راه رسد بلشکر هیبت جنگ
 ساعی شده در خلال اینحال پروانه حضور پر نور نواب حیدر علیخان
 بهادر بنام هیبت جنگ بدین مضمون شرف صدور
 یافت که یک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب
 کرده بی سلاح روانه حضور نماید هیبت جنگ امر الارا
 پذیرفته یک هزار جوان بی سلاح از لشکر خود چیده و برگزیده
 و پانصد سوار و دو رساله بار بدرقه داده روانه حضور ساخت
 چون آن جماعه بفاصله دو فرسنگ رفته فرود آمدند سواران
 راجه از میان یشم متر اکم، وقت شب بران غنودگان
 بستر غفلت ریخته دقیقه در مراتب خوریزی باقی نگذاشته
 و بسیاری از جوانان بی سلاح را از بار هستی سبک
 ساختند سواران بدرقه اگر چه بار رساله های بار متفق شده شیلک
 بنا دیق بکار بردند لیکن سودی نه بخشید و یغما گران ملازم راجه بهمان
 راهی که آمده بودند رجعت قهقری کرده سلامت بدر رفتند صباح

آن چون سانحه غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید
فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه
را در میان آورده خون هزاران کس بر خاک خواری ریخت
و خطی بدین مضمون براجه مذکور قلمی ساخت که اراده چنان
بود که از حضور انور نواب حیدر علی خان بهادر عذر جرایم او
خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعمل آرم مگر ازین شوخی
واضح شد که سرعافیتش بدر آمده بهر حال اکنون که کار از مدارا
در گذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید
راجه را از ملاحظه خط، زهره آب شده و دانست که فوجی تازه زور
بکمک هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان
خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد
هیبت جنگ فرستاد و آن شباع رستم جگر دیوان را
معه زیر پیشکش همراه گرفته بسعادت ملازمت حضور
پرنور فایز و مقضی المرام گشت؛

نهضت نمودن مادهورا و پیشوا از پونه برای انتزاع
 ممالک محروسه نواب حیدر علی خان بهادر و معاودت
 کردن او ازین ملک و مستخر نمودن نواب نامدار
 چند قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفریدگار؛

چون بالاجی راد پیشوا فرمان روای پونه بسواس راد نام
 پسر خود را معه سدا شیو پندت عرف بهاد از برای
 تسخیر هندوستان بایک لک سوار و پیادگان بی شمار
 فرستاده بود و آن هر دو سردار ذوالاقتدار معه شمشیر بهادر
 پسر بالاجی راد (که از بطن زن رقاصه سلمه بوجود آمده
 و بالاجی راد او را باحفاظ نسبت مادریش بطریقه اهل اسلام
 پرورش ساخته و بعد بالغ شدنش دو از ده هزار سوار همراهمش
 داده و شمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان
 لشکر احمد شاه درانی فرمان روای کابل وقتدار بمطعموره عدم
 شناختند و از ان لشکر گران اثری نماند و بالاجی راد پیشوا
 از سوح این واقعه بایله خط و ماغ بهر سائیده بعد چندی ره گرای
 وادی فنا گردید بعد انتقال بالاجی راد مادهورا و پسرش بصوابدید
 ارکان دولت برسند ریاست پونه بطوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک و وسیع بسمربرد درینو لا که طنطنه شوکت و جاه نواب حیدرعلی خان بهادر و خیر نسخیر کردنش ممالک وسیع بسمع مادهوراد رسید عرق طمعش بمرکت آمد و بایک لک سوار و شصت هزار سپاهیان بار و سواران پنداره و پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کهنی و علی بهادر پسر شمشیر بهادر مع فوج ادوتوپ خانه عظیم از پونه طبل رحیل کوفته سمت کرناٹک بالاگهات رو آورد و اول بشانور ورود نموده حاکم آنجا را که مخزن فساد و منبع عناد بود نیز دران مهم با خود برد و هرگاه سواد چیتل مخیم گردید راجه انجام شیوه زمینداری را کار بند شده رفاقت او گزید و چون در صوبه سواد اخل شده محاذی قلعه اعلام شکر برافراشت میرعلی رضاخان که ناظم آنجا بود متخصن گشت و دوازده روز بازار جنگ توپ و تفنگ گرم داشت آخر کار مقاومت با فوج کثیر از اندازه طاقت خود افزون دیده کلید قلعه بمادهوراد پیشوا تفویض کرده خود نوکری او اختیار نمود و مادهوراد که مرد زیرک بود میر موصوف را با احترام در شکر خود جا داده و از آنجا بطرف مادیاگهری عزم کرده در عرصه یک ماه به جنگ و جدل آن کوه راهم سخر نمود چون این اخبار بسمع اقدس نواب حیدرعلی خان بهادر متصل رسید

از دارالاماره سیرنگپتن نهضت فرموده به بنگلور رونق افزا
 گردید و آن قلعه را از سامان عرب و اذوقه معمور ساخته
 باز بمقر حکومت معاودت فرمود و چون محاصره لشکر مرهته
 از اندازه خیال بیرون بود و فوج خود را بران آتش سوزان
 پروانه دار زدن از آئین سپهداری بعید می نمود سواران
 طویله خاص و فوج پنداره را فرمان داد که در پیشه منراکم
 ماکزی درگ مخفی بوده دست یغاب لشکر مرهته بسوط دارند
 و خود داخل ارک دارالحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه را
 توایپ و بناویق مستحکم نموده منتظر افضال الهی ماند
 درین ضمن چون مادهور او بسواد ماکزی درگ رسید خطی متضمن
 تخریب و ترغیب و تهدید بنام سردار خان قلعه دار که فدوی
 جان تار نواب حیدر علی خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت
 سردار خان که مرد باوقار عالی خاندان و بار اطلای شجاعتش
 بر محک امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغیر حال از
 ولی نعمت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بشرف غنیم
 سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از مالای قلعه
 بتقریب ضیافت پیشوا بهادر ارسال داشت مادهور او
 از جسارت قلعه دار سخت برآشفست و به دلاداران
 لشکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار در گذشته

یکبار حمله نموده بر فراز کوه برآینده و قلعه را مستحرم نمایند ملازمانش
 چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
 و خیل تفنگچیان را همراه گرفته دامن همت بر گم زده بالادوی
 اختیار نمودند و دید بانان چون خبر بسردار خان رسانیدند آن
 بهادر درستم جگر بی خوف و هراس و فقاهی خود را با چند ضرب
 توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شیلک اتواپ و بنا دیق
 و شمشیر بران و خنجر و سنان جان ستان سینه پر کینه آن
 تیره باطنان که چون خیل زنبور طنین در گنبد افلاک انداخته بودند
 چون شان عسل مشک ساخت و بقیه السیف
 رو بفرار نهادند و باز از رسیدن کمک تازه زور قوی پشت
 شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرساراده
 صعود نمودند مگر سردار خان فرشته خصال چنان بزورن شهاب
 ثاقب بان و تفنگ برجم آنها پرداخت که هزاران کس
 طعمه اجل گشتند و از کشته پاشته نمودار گشت روز سوم
 ماه هوراد پیشدا غیرت را کار فرموده خود بر پشت فیل
 برآمده جمیع مردم افواج و سرداران لشکر خود را حکم محکم نمود که از
 سر جان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پاس نمک
 را بر حفاظت جان خود مقدم داشته و لا درانه پیش آمد
 و چنان بارش گلوله توپ و بندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیمت فرصت از چنگ اجل دارستن نشد و مطلق بالا رفتن
 کار میسر نیامد مادهورا و پیشوا از معاینه این حال غرق غرق
 انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجه چیتل درک و دیگر
 چند کس را که واقف مسالک آن کوه بودند از برای افتتاح
 آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابلہ غنیمت
 اشتغال داشت نزد بان نایب فصیل قلعه استوار کرده بر فراز
 دیوار حصار برآمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند یگان
 کشته سردار خان چون سیل بلار محیط خود دید در دریای
 طوفان خیز شکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت
 و رفیقانش کشته گشته و خود زخم های کاری برداشته از خون تازه
 غازه بر روی شجاعت کتیبه مادهورا و آن خان جلالت نشان
 را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقه از مراسم تعظیم
 و تکریم نامرعی نگذاشت و اوصاف جوانمردی آن رستم
 اسفند یارکش نادر بر زبان رانده در شکر خود جا داد و جراحان
 حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تهمانه خود در آن حصار
 نشانیده عازم پیشتر گردید اگر چه سواران طویله خاص و پنداره های
 متعین نواب حیدر علی خان بهادر در غارت گری پس
 و پیش شکر مرهه کوتاهی نمی کردند و دست برد های نمایان
 بر روی کاری آوردند مگر از آنجا که آن شکر افزون از مورد ملخ بود

پشت اعدا رو به شکست نمی نهاد و ما دهور او بتدریج و تا آن از
 بند و بست بالا پور کلان فراغت نموده خواست که اول
 قلعبجات و پرگنات اطراف را تمامی بقبضه اقتدار خود آورده
 بعد از آن به تسخیر دارالحکومت سریرنگ پتن کمر همت
 بند و باین نیت سمت بالا پور خورد و عطف عنان نمود
 چون قریب رسید بدو الزمان خان نائب حمله آن
 لشکر ابنوه از حوصله طاقت خود دور دیده مقابله قلعه و دیگر
 کار خانجات بدست غنیم سپرد و نقد جان خود در دامن
 کم همتی بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کترپه راه نورد
 گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار
 جلوریز شده از دلادر خان جاگیردار مبلغ زری بمعرض وصول آورده
 جاگیرش بحال داشت و کوه مرداگل را که در آنجا تخته نواب
 حیدر علی خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالی بمعرض تسخیر
 در آورده و قلعه دار را مع تمامی متخصصان عارف تیغ خون آشام
 ساخته بسوی گرم کنده تاخته آراهم بزور مفتوح ساخت و میر
 علی رضا خان را که بهماز متش حاضر بود و اباعن جد تعلقه اری آن حدود
 کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار
 سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان نگاور صحرا نورد
 معطوف ساخت چون زبانی جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدر علی خان بہادر رسید دست بعروہ
 الوثقی حمایت ایزدی استوار کرده تمامی سواران جگہ دار
 ہزیرت کار را بمعنان سعادت نموده چون شیر گرسنه
 در صحرائی کوه ماگرتی آرمید و انتظار میکشید ناگاہ ہر اول افواج
 غنیم با جمعیت پنجاہ ہزار سوار و پیادہ و توپ های
 گران سنگ غافل از کمین گاہ نواب حیدر علی خان بہادر متصل
 ادتری درگ فرودگاہ ساخت و ارادہ داشت کہ فردا طبل کوچ
 نواختہ قلعہ دارالامارہ سریرنگپتن را محاصرہ سازد نواب
 عالی جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بسایہ عنایت
 یزدانی بسر برود بعد انتضای نصف شب از عقب لشکر
 ہر اول غنیم در آمدہ چنان شب خون زد کہ آن خون
 گرفتگان بیخبر کہ سر بر بستر خواب داشتند بخواب
 گران رفتند بہادران لشکر فیروزی پیکر حمیت شجاعت را
 کار فرمودہ و تیغ دلادری از نیام انتقام کشیدہ خون ہزاران
 ہزار مردان کار بر خاک ریختند و از صرصر تیر و چکاچک شمشیر
 و صہیل باد پایان و نعرہ مردان شور روز نشور برانگیختند جمعی کہ
 بہ نرسیدن وقت معین از ان ہملکہ جان بردند بی اسب
 و سلاح رو بفرار نہادند و اموال بیقیاس بعوض نیم جان خود بر باد
 دادند نواب مظفر لوانقارہ فتح نواختہ چون صبح بدید تمامی

غنایم را بحیطم ضبط آورده غازیان اسلام را با عطای انعامات
 لایقه راضی و شاکر ساخته مابقی را روانه سریر نگین فرمود و بهمان
 مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مدهور او را بر سید ن
 خبر شکست لشکر رنگ بر روشکست و چون مار سر کوفته
 به پیچ و تاب افتاد و به درین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب
 الحکم او بطرف بارامحل ناخته بودند اموال و اسلحه خود را از
 دست پنداره های لشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر
 بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معنی زیاده تر موجب
 ملائت و تحسیر مدهور او گردید مگر عزت نام پیشوائی
 گریبان گیر خاطرش شده بطرف پونه بی نیل مقصود نمیتوانست
 رفت ناچار بادل سوگوار دیده اشک بار از مقام چننامنی
 کوچیده در دامن کوهستان انباجی درگ مانند لخت سنگ
 استقامت ورزید بمعاینه این حال نواب والا جناب که
 عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مال کار را در میزان
 خرد خداداد سنجید که عرصه دو سال است که تمامی ملک
 توابع دارالامارت بی سپر لشکر مرهته گردیده و در بندت
 ممتد از ناخت و ناراج آن یغما گران چه جای جو سب بل
 سبزه بر زمین ندیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط
 جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصالح خیر من الحرب پس باقتضای رای صواب
 نمای شخصی را که شیر محفل خاص و محرم خلوت سرای صدق و
 اخلاص بود بعهدہ سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
 مادهوراد بهادر قلمی فرمود که ع دینانہ متاعیست کہ ارزد بنزاعی
 علی الخصوص رعایا و بر ایارا کہ بدائع و دایع الہی اند پامال و غارت
 ساختن و باراد زار خون های ناتیق برگردن خود انداختن از آئین
 جوانردان تق شناس بعید مینماید این معنی اظہار من الشمس و این
 من الامس است کہ تاریستی از جان در تن مجاہدان این طرف
 باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد کہ شکر بیان ایشان
 نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
 کواستان سر بنگ خواهند کوفت چه ممکن کہ نقش
 ریاست آنصاحب درین ممالک درست نشیند بنا بران
 صلاح دولت است کہ بہ پونہ مع التخییر مراجعت فرمایند
 و اگر چندی دیگر باغواہی خوشامدیان خانہ برانداز دور از دیار
 خود درین ملک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
 اند اغلب کہ در انطرف فتنہ های خوابیدہ از بالین سرکشی
 سر خواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تاسف هیچ
 دستیاب شدنی نیست و رسیدن بدار التقرار مشکل
 خواهد افتاد و از آنجا کہ در عالم اتحاد ضیافت دوستانہ بعمل

آوردن هر دو بود پاره از تنسوقات و قدری زر نقد ارسال شد
 بمقتضای حق همسایگی و عطاوفت باطنی بقبول آن مشكور
 محبت خواهند فرمود و السلام چون نامه مصاحبت ختامه
 بمرخصی و مرتب گردید مع هفت لک روپیه نقد
 و برخی از نفایس اقمشه که از لشکر اول دوسه روز
 پیش ازین باحاطه غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون
 گل یوسمان و قفلن بهندوستان ارمغان برای ماهوراد
 حواله سفیر باتدبیر فرمود و آن فدوی اخلاص شعار جمالی
 نقود و اجناس را برده بخدمت ماهوراد گذرانید ماهوراد که
 نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعا می خواست
 درود نامه و وصول نقود و اقمشه را از فتوحات غیبی شمرده
 ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد و اسیران
 شکر فیروزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام و خلع
 خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدر دل روانه ساخت
 و خود فی الفور طبل مراجعت به پونه نواخت چون میدان
 از فوج مرهته خالی شد نواب هایون عقبش طبل نهفت
 بسست بالا پور خورد کوفته نظر توجه بر حال رعایا مبدول
 فرموده و آن ستم رسیدگان تطاول مرهته را بتقاوی از
 سرکار دولت مدار خوشدل فرموده و خراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال
 که در آن مقام بوقوع انجامید این است که علی زمان خان
 نایب هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان
 قلعه دار مدھری که محمد علی خان او را به بانگی گری متهم نموده
 لشکر باستیصالش برگماشته بود در حضور نواب حیدر علی خان
 بہادر حاضر شدہ استمداد نمود مگر چون در ضمیر خور شبید تویر
 انتظام نواحی بنگلور و صوبہ سرا نصیم یافتہ بود بہ علی زمان خان
 حکم حاضر باشی اصدار یافت و چون از افراد وقایح معلوم شد
 کہ محمد علی خان والا جاہ محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده
 بہ دار کشید و قلعه مفتوح شد نواب والا جناب علی زمان خان را
 کہ نہایت جسیم الخلقیت و از سواری اسپ معذور
 بود بعنایت فیل ممتاز فرمودہ در زمرہ ندیمان خاص منسلک
 فرمود و ہمدین ایام فیض امہ خان ہیبت جنگ و امان
 نواب دلاور خان صوبہ دار سابق سرا از خسر خود رنجیدہ
 پناہ بسایہ دولت حیدری آوردہ بود چون درینو لاسبب
 فرو نشستن فتنہ مرہتہ و انتظام یافتن ملک خاطر انور نواب
 حیدر علی خان بہادر را خورسند دید بوقت فرصت دعوی
 خود را اظہار ساختہ اٹھام طغیان بر خسر خود بستہ طبع
 مقدس را خشم آلود ساخت و با چند سوار مع یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلادر خان از پیشگاه جاه و جلال
 روانه کولار شد دلادر خان که مرد جهان دیده بود بی تامل روانه
 حضور والا گردید و کیفیت و اماناد خود مشرح و مبسوط بحضور
 انور ظاهر نمود و پسران هیبت جنگ را که همراه آورده بود
 در جناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
 جناب صدق مقال دلادر خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
 پسران را پیش فیض امه خان هیبت جنگ
 رسانید و بدلاور خان ارشاد شد که چون فیض امه خان تربیت
 طلب است به پندش توجه خاطر عاظم مسرورف باید داشت
 بعد این کلمات نواب دلادر خان در خیمه عائده که حسب احکم
 والا به فروش نفیسه و جمیع مایحتاج مرتب بود داخل گردیده
 و هر دو وقت با نواب والا جناب شریک تناول اطعمه
 الوان میشد و علاوه آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
 نفاذ یافت که تا شریف داشتن نواب دلادر خان
 در شکر فیروزی اثر یک هزار روپیه یومیه برای مصارف ضروریه
 میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلادر خان
 مسرت اندوز گردید نواب نورالابصار خان را که برادرزاده
 نواب دلادر خان بود بمصاهرت خود افتخار بخشیده سر عزتش
 بعنایت سامان جهاز وافر که لایق سلاطین معاصر و فایق

بر رتبه اعظم و اکابر باشد بایوان کیوان رسانید پس از ایام
 چند خود بنفس نفیس پای شجاعتش بر کاب اشهب
 همت نهاده عرصه شش ماه نواحی پنکورد و مدن هلی و گیسر
 راهی سپریونان جهان پیمان ساخته راجه های سرکش را
 سزای واقعی در کنار نهاده بمستتر حکومت رونق افزا
 گردید و عرصه دوسال کامل چون هیچ فتنه از اطراف و جوانب
 سرناکشید بد لکشمی تمام توجه ضمیر خورشید تنویر بر آراستگی
 سپاه رزم خواه و جمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده
 فارغ البال بر سندان اقبال اتکا داشت در همان زمان خبر
 فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب
 والا جناب پسرش را که محمد علی نام داشت بمقتضای
 بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار
 بخشید ؛

رسیدن رکهناتیه را و پیشوا باراده تسخیر ملک بالاکهات
از پونه و باز گردیدن اوبی نیل مقصود مانند زیونان
و تسخیر فروردن نواب حیدر علیخان بهادر اقلیم بادامی
و جالی مال و غیره بعنایت رب ودود با دیگر واقعاتی
که در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رونمود؛



چون نراین را و پیشوا به ستم گاری را گهو که عمویش بود از
دست خویش محمد یوسف کمید ان ساغر ممات چشمه
را گهو که از عهد بالاجی را و ماد هور را و در حبس بوده بکمال تلخ گامی
شبی بروزی آورد قتل برادر زاده موجب استقرار دولت
خود دانسته بر سندر یاست پونه تمکن گزیده و چند کس از
امرا و ارکان دولت مرهقه را بموا عید آینده و انعام نقد
از خود ساخته با فوج بی شمار و توپ خانه آتش بار بطرف
حیدر آباد و آورد و ناظم حیدر آباد هم باستمع این خبر با عساکر
خود بمقابله اش شتافت و صفوف جنگ آراسته گشت
از آنجا که افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبی سراز بالین
خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تاب حمله
آن نیارده از میدان رسیدند و رکن الدوله هم که دیوان مستقل

و مالک امورات جزئی و کلی بود سلامتی سر خود مقدم
 دانسته پهلو تهی کرد و نواب نظام علی خان بهادر از دادید
 این حال در گرداب صیرت افتاد درین وقت موسی رمو
 فرانسیس با دو هزار سپاهیان بارفیل مرکوب نواب را
 در میان آورده جنگ کنان درون قلعه ییدر رسانید و را گهو
 پاشنه کوب از عقب در رسید. محاصره پرداخت و
 در چند روز نواب ناظم بوا گذاشت مکانات سیر حاصل
 مثل ییدر و اورنگ آباد و احمد آباد و برار بار گهنا تم را و طریق
 مصالحت پیمود در گهنا تم را و بعد این فتح نمایان دماغ فرعون
 بهم رسانیده بطرف ملک بالا کھات که در قبضه اقتدار نواب
 حیدر علی خان بهادر بود عنان پیچید درین عرصه نانا پھر نویس
 که رکن اعظم مملکت پونه و از کشته شدن مزاین را و
 تسلط یافتن را گهو دلی برداشت و تمارض نموده در پونه
 مانده بود بناظم حیدر آباد نوشت که را گهو ظلل دماغ بهر رسانیده
 مزاین را و را که برادر زاده حقیقی و جوان نیکذات بود بدشنه
 ستم کشته و انهدام کاخ وجود این سفاک و خواستن قصاص
 خون ناحق بر ذمه همت والا نهمت صاحب دولتان
 اول العزم لازم و واجب است بنا بران مصلحت آنکه ما و شما
 بالاتفاق نطق شجاعت بر میان جان بسته هیونان جهان نورد